

مناسبات خوانین آل افراسیاب با خلافت عباسی

محسن رحمتی^۱

چکیده: در اواسط قرن چهارم، خاندان ترک نومسلمان آل افراسیاب، در نواحی مرزی قلمروی اسلامی در ترکستان و هفت آب تشکیل و به تدریج بر دامنه قدرت و قلمروی آن افزوده شد تا اینکه همه نواحی شرقی قلمروی اسلامی از کوه‌های آلتایی تا رود جیحون را زیر سلطه گرفت. در ابتدای امر، علاوه بر ماهیت ایلیاتی، بُعد فاصله با مرکز خلافت، عامل تنش در روابط آنها با خلافت عباسی شد. مناسبات آل افراسیاب با خلافت عباسی، تحت تأثیر عوامل متعددی نظیر اختلافات داخلی آل افراسیاب، فعالیت شیعیان و اسماعیلیه، مداخلات غزنویان، حضور سلجوقیان، هجوم قراختیایان به ماوراءالنهر و جز آن یکسان نبود و دچار تحول و تطور گشت. چنانکه گاهی روابط فیما بین دوستانه و مبتنی بر وفاق و همگرایی بود و گاهی ضمن حفظ ظاهر، روابط آنها دچار تیرگی می‌شد و گاهی نیز به روابط خصمانه مبتنی بر تقابل و تضاد تغییر می‌کرد. این مقاله در پی آن است که با روش توصیفی-تحلیلی، ضمن شناسایی تحولات درونی قلمروی افراسیابی، روابط فیما بین امیران آل افراسیاب با خلافت عباسی را با تأکید بر عوامل اثرگذار بر آن تبیین کند.

واژه‌های کلیدی: آل افراسیاب، خلافت عباسی، ماوراءالنهر، مناسبات

۱ دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، mohsenrahmati45@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۸/۱۳ تاریخ تأیید: ۹۷/۰۲/۰۸

The Relationships between Āl Afrāsīāb and Abbāsīd Caliphate

Mohsen Rahmati¹

Abstract: The converted Turkish clan of Āl Afrāsīāb dominated the border areas of the Islamic territory, in Turkistan and Semirchie in the middle of 4th century AH and gradually extended their power and territories up to the point that dominated all of eastern areas of the Islamic world, from Altay Mountains to the Oxus River. At the beginning, not only being far from the capital of the Chaliphate, but also their tribal nature was the cause of their hostile relationships with Abbāsīds. Thus, the relationships between Āl Afrāsīāb and Abbāsīd Caliphate were affected by numerous factors such as Ismailids and Shi'ite's endeavors, advent of Seljūqids, interventions of the Ghaznavids, Qarakhitay's invasion to Transoxiana, and so on. That is why their relationships were unstable; i.e. the their mutual relations were peaceful based on consensus and convergence at some times, and occasionally, their relations were apparently good, but actually hostile focused on opposition and contrast. This paper aims to identify the internal evolutions in Āl Afrāsīāb territory, and the relationships between Āl Afrāsīāb Khans and Abbāsīd Caliphate with an emphasis on the affecting factors and using descriptive-analytical approach.

Keywords: Āl Afrāsīāb, Abbāsīd Caliphate, Transoxiana, relationships

1 Associate Professor, History Department, Lorestan University, Mohsenrahmati45@gmail.com

مقدمه

حکومت آل افراسیاب به عنوان نخستین حکومت ترک مسلمان، در اواخر قرن چهارم پا به عرصه وجود گذاشت و تا اوایل قرن هفتم به مدت بیش از دو قرن به حیات خود ادامه داد. در طول قرون پنجم و ششم تعداد بیشتری از این نوع حکومت‌های ترک مسلمان به وجود آمد و هر کدام روابط خاصی با خلافت عباسی داشتند. در این میان، سلسله آل افراسیاب به لحاظ مدت زمان حاکمیت از دیگر اقران متمایز بود و مرزهای شرق امپراتوری اسلامی در مجاورت با ایلات ترک غیرمسلمان را نیز در اختیار داشت. بنابراین، مطالعه روابط آنها با خلیفه عباسی حائز اهمیت است.

مطالعه منابع تاریخی نشان می‌دهد که روابط سیاسی این خاندان با خلافت عباسی همیشه یکسان نبوده و در مقاطع مختلف در حال تغییر بوده است. این دو زمانی، روابط دوستانه و صلح طلبانه مبتنی بر وفاق و همگرایی داشتند که در آن علاوه بر ابراز دوستی، به اعزام سفیر به دربار یکدیگر می‌پرداختند و زمانی دیگر، این روابط سرد و ستیزه جویانه بود. چنانکه خوانین افراسیابی علاوه بر بی‌اعتنایی به دستگاه خلافت، از ضرب سکه و قرائت خطبه به نام خلیفه عباسی خودداری می‌کردند و حتی به نوعی به حمایت از مخالفان خلافت نیز می‌پرداختند. این تطور روابط از عوامل و شرایط متعددی تأثیر می‌پذیرفت. این مقاله در پی آن است تا عوامل و چگونگی تطور روابط فیما بین آنها با خلافت را مورد بررسی قرار دهد. به عبارت روشن‌تر هدف مقاله حاضر آن است که پاسخ روشنی به این سؤال بدهد که مناسبات آل افراسیاب با دستگاه خلافت عباسی چگونه بوده و تحت تأثیر چه عواملی قرار داشته است؟

ارزیابی منابع و پیشینه تحقیق

آل افراسیاب از جمله خاندان‌های حکومتگری هستند که به خاطر کمبود یا فقدان منابع کمتر شناخته شده‌اند. چنانکه درباره تاریخ این خاندان تنها یک منبع نوشته شده که آن هم از گزند روزگار مصون نمانده است. بنابراین، کسب آگاهی درباره این خاندان فقط با استفاده از منابع تاریخی سرزمین‌های همجوار به‌ویژه دربار غزنویان و سلجوقیان مقدور است و در نتیجه فقر منابع، مدارک و مستندات، تدوین تاریخ این سلسله و ارائه گزارش منظم و مدون از تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منطقه تحت حاکمیت آل افراسیاب بسیار دشوار است. بر

این اساس، تاکنون محققانی که به پژوهش درباره این خاندان پرداخته‌اند، بیشترین تلاش خود را موقوف روشن نمودن تاریخ سیاسی این خاندان نموده‌اند و به دیگر مسائل تاریخ این خاندان، به‌ویژه روابطشان با خلافت عباسی کمتر توجه شده است. چنانکه در *ترکستان‌نامه* بارتولد که برای روشن شدن تاریخ آل‌افراسیاب کاری سترگ محسوب می‌شود، فقط در موارد بسیار محدود و مختصر از رابطه آنها با خلفای عباسی یاد شده است.^۱ پریساک و به تبع وی داویدویچ اگرچه مطابق اسناد سکه‌شناسی تاریخ سیاسی، القاب و عناوین و ترتیب زمان حکومت فرمانروایان افراسیابی را به درستی شناخته‌اند ولی درباره روابط آنها با دربار خلافت سخنی نیاورده‌اند.^۲ مهم‌ترین پژوهش درباره این سلسله به زبان فارسی یعنی کار فروزانی نیز در این باره به‌طور مطلق ساکت است.^۳ در دایرة‌المعارف‌ها^۴ نیز در مداخل مرتبط با موضوع هم اگرچه با استفاده از منابع پراکنده متعدد، مطالبی در باب تاریخ داخلی خاندان آل‌افراسیاب نوشته شده است، اما به روابط فیما بین آن خاندان و دربار خلافت پرداخته نشده است.

شایان ذکر است که مطالعه در باب روابط آل‌افراسیاب با خلفای عباسی عموماً براساس کتاب‌های رجال و تراجم قابل انجام است، اما از آنجا که این دسته از منابع با مقصود دیگری نوشته شده‌اند، فقط به ذکر نام سفیران فیما بین دربار سمرقند و بغداد بسنده کرده‌اند و درباره کم و کیف روابط اطلاع چندانی به دست نمی‌دهند. همچنین منابع سکه‌شناسی، با توجه به ضرب نام خلفا بر روی مسکوکات و همچنین درج القاب فرمانروایان، منابع قابل توجهی محسوب می‌شوند، اگرچه این دسته نیز مختصر بوده و اطلاع دیگری در این باره در اختیار قرار نمی‌دهند.

پیدایش سلسله آل‌افراسیاب

از قرن دوم هجری در نواحی شرقی سیحون یعنی هفت‌آب و ترکستان شرقی، اتحادیه‌ای از

۱. و. بارتولد (۱۳۵۲)، *ترکستان‌نامه*، ترجمه کریم کشاورز، ج ۲، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۷۰۲-۷۰۴-۷۰۵.
۲. O. Pritsak (1981), "Die Karachaniden", In *Studies In Medieval Eurasian History*. London: variorum reprints, pp.18-68; E. A. Davidovich (1998), "The Karakhanids", In: *History Of Civilizations of Central Asia*, edited by Asimov and Bosworth, Vol. 4, UNESCO Publishing, pp. 119-143.
۳. ابوالقاسم فروزانی (۱۳۸۹)، *قراختایان بنیادگذاران نخستین سلسله ترک مسلمان در فرارود*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
- برای اطلاع بیشتر درباره این اثر و کاستی‌های آن نک: محسن رحمتی (شهریور ۱۳۹۲)، «درس‌نامه ناتمام»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۸۴، صص ۵۵-۶۷.

۴ از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

Edmund C. Bosworth, "Ilak- khans", *Encyclopedia of Islam*, (new edition); Michal Biran " Ilak-khanids", *Encycopaedia Of Iranica*; Pritsak "Kara – Hanlilar" (1965-88), *İslâm Ansiklopedisi*, Millî Eğitim basimevi, İstanbul.

ترکان با نام قرلوق حضور داشتند و در طول دو قرن با مسلمانان مناسباتی دوستانه و یا خصمانه داشتند. سرانجام در اثر عوامل مختلف، اسلام در میان این ایلات رسوخ کرد و خاندان حاکمه این اتحادیه در نیمه قرن چهارم (۳۴۹ ق.) رسماً اسلام را به‌عنوان آیین رسمی منطقه اعلام کردند.^۱ با مسلمان شدن قرلوق‌ها، مانع عظیمی که بر سر راه ورود ایلات به قلمروی اسلامی وجود داشت عملاً مرتفع گردید و از آن پس این خاندان به‌عنوان یک خاندان حکومتگر مسلمان در مرزهای شرقی جهان اسلام، مسئولیت دفاع از ثغور اسلامی در مقابل حملات ایلات غیرمسلمان را بر عهده گرفت. در نتیجه، غازیان ماوراءالنهر بیکار شدند و به آناتولی و مرزهای هند مهاجرت کردند^۲ و در پی آن، نیروی دفاعی ماوراءالنهر در برابر هجوم ایلات ترک ضعیف شد. چندی بعد، خوانین نومسلمان آل‌افراسیاب که داعیه سروری بر همه ایلات شرق رود سیحون را داشتند، پیشروی به سمت غرب را آغاز کردند. آنها نخست با حمایت از مخالفان امیرسامانی، مشکلاتی برای او در فرغانه ایجاد کردند.^۳ گویا این رفتار خصمانه علیه امیرسامانی ادامه یافته باشد که امیر در سال ۳۶۰ ق. سفیری را برای مذاکره با آنها گسیل داشت، اما سفیر او هم به قتل رسید.^۴ همچنین، ایلات افراسیابی، معادن نقره در شرق کوه‌های زرافشان و مناطق حوالی آن را از سال ۳۶۵ ق. به بعد در تصرف گرفتند.^۵

سرانجام بغراخان هارون که نام اسلامی حسن بن سلیمان داشت در سال ۳۸۰ ق. به قلمروی سامانی حمله کرد و پس از غلبه بر سپاه سامانی، همه اراضی شرق رود سیحون را تحت اختیار گرفت^۶ و دو سال بعد، از سیحون گذشت و علاوه بر سمرقند، بخارا را نیز در سال

۱ احمد بن محمد ابن مسکویه (۱۳۳۴ ق.)، *تجارب‌الامم*، تصحیح هف. امدرود، ج ۳، بغداد: مکتبه المثنی، ص ۱۸۱؛ برای اطلاع بیشتر نک: محسن رحمتی (۱۳۹۲)، «گسترش اسلام در قلمرو قرلوق‌ها»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، س ۵، ش ۱، صص ۵۴-۷۰.

۲ ابن مسکویه، همان، ج ۳، صص ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۲۸؛ عزالدین علی ابن اثیر (۱۳۹۹ ق.)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، ج ۸، بیروت: دارصادر، صص ۵۶۹-۵۷۱.

۳ منهج سراج جوزجانی (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب، ص ۲۱۱.

۴ عبدالکریم بن محمد سمعانی (۱۴۰۹ ق.)، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی، ج ۲، بیروت: دارالجنان، ص ۹۹.

۵ ریچارد نیلسون فرای (۱۳۶۵)، *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۹۹.

۶ قاضی احمد غفاری (۱۳۴۲)، *تاریخ جهان‌آرا*، به کوشش حسن نراقی، تهران: حافظ، ص ۱۶۲.

بر اساس شواهد پیدا است که حمله بغراخان در دو مرحله بوده و قاضی احمد غفاری تنها کسی است که تاریخ حمله اول در ۳۸۰ ق. را ذکر کرده و دو حمله بغراخان را از یکدیگر جدا کرده است. مابقی مورخان به‌علت عدم ذکر تاریخ هر دو حمله را دنبال هم می‌دانند. نک: عبدالحی بن‌حکاک گردیزی (۱۳۶۳)، *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ص ۳۶۸؛ ابن اثیر، همان، ج ۹، صص ۹۸-۹۹؛ حیدر بن علی رازی (۱۳۳۲)، *تاریخ حیدری*، منقول در تعلیقات تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: سنایی، ص ۱۱۶۲؛ برای اطلاع بیشتر نک: بار تولد، همان، ج ۱، ص ۵۵۲، پاورقی ۲.

۳۸۲ ق. تصّرف کرد.^۱ پس از مدتی با انتصاب عبدالعزیز بن نوح سامانی به حکومت منطقه، به قلمروی سابق خود در هفت‌آب مراجعت کرد؛ ولی در میانه راه از دنیا رفت.^۲ گرفتاری ارسلان خان علی، خان بزرگ آل‌افراسیاب در مرزهای شرقی به توقف چهارساله حملات آنها به قلمروی سامانی منجر شد، اما سرانجام در سال ۳۸۶ ق. فرزند او ایلک خان ابوالحسن نصر بن علی، پیشروی به قلمروی سامانی را از سر گرفت و سرانجام در دهم ذی‌القعدة سال ۳۸۹ ق. وارد بخارا شد و با انقراض حکومت سامانی، سلطه آل‌افراسیاب را تا سواحل آموی گسترش داد.^۳ بدین ترتیب، از این زمان تا حدود دو قرن دیگر، ماوراءالنهر، به ضمیمه اراضی شرق سیحون، هفت‌آب و ترکستان شرقی به صورت یک پارچه تحت فرمان خاندان آل‌افراسیاب قرار گرفت. چند دهه بعد تحت تأثیر عوامل متعدّد، این حکومت به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد که حکومت هر دو شعبه، با فراز و نشیب تا دهه اول قرن هفتم هجری دوام آورد.

دوره‌بندی روابط آل‌افراسیاب و خلافت عباسی

مطالعه و تدقیق مناسبات آل‌افراسیاب با دربار عباسی نشان می‌دهد که این مناسبات حالتی غیریکنواخت داشت، چنانکه می‌توان این روابط را در سه دوره یا مقطع زمانی متمایز به شرح ذیل مورد بررسی قرار داد.

الف) بی‌توجهی آل‌افراسیاب به خلافت عباسی (مرحله تضاد)

نخستین مرحله از مراحل روابط میان آل‌افراسیاب و عباسیان، مرحله تیرگی روابط فیما بین است که بیش از نیم قرن از ۳۵۰ ق. تا آغاز حکومت ابراهیم طمغاج خان (حک: ۴۳۳-۴۶۰ ق.) در ۴۳۳ ق. ادامه دارد. در این دوره حکمرانان آل‌افراسیاب، بعد از گرایش به اسلام به سامان‌دهی ایلات منطقه پرداختند و نخستین حکومت ترک مسلمان را در شرق سیحون پی‌ریزی نمودند، اما از آنجا که در شرق قلمروی سامانی قرار گرفته بودند، با خلیفه به صورت

۱ ناصح بن ظفر جرفادقانی (۱۳۵۴)، ترجمه تاریخ بمبئی، تصحیح جعفر شعرا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص ۹۳-۹۵؛ رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸)، جامع‌التواریخ (فصل غزنویان و دیالمه)، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: فروغی، صص ۳۳-۳۴.
 ۲ ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: نشر علم، ص ۲۵۱؛ گردیزی، ص ۲۶۹.
 ۳ محمد بن عمر فخر رازی (۱۳۲۳ ق.)، جامع‌العلوم، به اهتمام میرزا محمدخان ملک‌الکتاب، بمبئی: آبی‌نا، صص ۵۸-۵۹؛ حمدالله مستوفی (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ص ۳۸۶؛ رازی، همان، ص ۱۱۶۳.

مستقیم ارتباطی نداشتند. بعد از غلبه خوانین افراسیابی بر ماوراءالنهر در سال ۳۸۹ ق. با خلیفه عباسی ارتباط پیدا کردند. از جزئیات روابط فیما بین در این دوره اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم که امیران سامانی از سال ۳۸۱ ق. با انتصاب القادر بالله توسط بویه‌یان، از پذیرش سیادت و خلافت او خودداری کردند و تا پایان حکومت خود نام خلیفه القادر را در خطبه و سکه ذکر نمی‌کردند بلکه با نوعی تقابل در برابر خلیفه، به درباریان خود لقب اعطا می‌کردند.^۱ زمانی که بغراخان هارون (الحسن) نیز تختگاه سامانی را در سال ۳۸۲ ق. تصرف کرد، به تقلید از سرداران سامانی خود را شهاب‌الدوله نامید.^۲

با اجتناب سامانیان از پذیرش خلافت القادر بالله (حک: ۳۸۱-۴۲۲ ق.) یکی از نوادگان الواثق بالله (حک: ۲۲۷-۲۳۲ ق.) با نام ابومحمد عبدالله بن عثمان مشهور به الواثق به طمع آنکه با حمایت سامانیان به خلافت برسد، از بغداد به بخارا رفته بود. او بعد از نوبدی از جلب حمایت امیر سامانی، روانه هفت‌آب شد و به دربار بغراخان هارون پیوست. بغراخان با گرمی با وی برخورد کرد و او با استفاده از این موقعیت، بغراخان را به تصرف بخارا تحریک کرد. او انتظار داشت که بعد از تصرف بخارا، به‌عنوان خلیفه انتخاب گردد و بغراخان از طرف او به‌عنوان حاکم خراسان و ماوراءالنهر منصوب شود، اما بازگشت بغراخان و مرگ نابهنگام وی، مانع از تحقق این امر شد.^۳ ظاهراً خوانین بعدی افراسیابی نیز به حمایت از واثقی ادامه دادند و حتی او را به‌عنوان ولیعهد رسمی خلیفه معرفی و در برخی شهرهای خراسان بعد از نام خلیفه، نام واثقی را در خطبه ذکر کردند. انتشار این خبر خلیفه را چنان بیمناک ساخت که سراسیمه در سال ۳۹۱ ق. پسر خود ابوالفضل با لقب الغالب بالله را به ولایت‌عهدی تعیین کرد و خبر این انتصاب را همراه با تکذیب و تفسیق واثقی به دربار افراسیابی اعلام نمود تا از حمایت وی دست بردارند.^۴ خوانین آل افراسیاب بی‌اعتنایانه با این

۱ ابوالحسن هلال بن المحسن صابی (۱۹۰۴)، *التاریخ*، ضمیمه تحفة الامراء فی التاریخ الوزراء، بیروت، مطبعة الابهاء السیوعیین، ص ۳۷۲؛ ظهیرالدین ابوشجاع رودراوری (۱۳۳۴ ق.)، *ذیل تجارب الامم*، تصحیح امدروز، بغداد: مکتبه المثنی، ص ۳۳۲.

۲ محمد بن احمد بیرونی (۱۹۲۳)، *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*، تصحیح ادوارد زاخانو، لیبزیک: ابی‌نا، ص ۱۳۴.

۳ عبدالملک بن محمد ثعالبی (۳۷۵ ق.)، *بیتیمه‌الدهر فی محاسن اهل العصر*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ج ۴، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبی، ص ۱۹۲.

۴ صابی، همان، صص ۴۲۰-۴۲۴؛ عبدالرزاق بن احمد بن فوطی (۱۳۷۵)، *مجمع الاداب فی معجم الالقاب*، تحقیق محمد الکاظم، ج ۲، تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامیة، ص ۴۰۵؛ عبدالرحمن بن علی بن جوزی (۶۰-۱۳۵۷ ق.)، *المنتظم فی التاریخ ملوک و الامم*، ج ۷، حیدرآباد الدکن: مطبعة دائره المعارف العثمانیة، ص ۲۱۵؛ شمس‌الدین ابوعبدالله ذهبی (۱۴۰۳ ق.)، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب ارنووط و دیگران، ج ۱۵، بیروت: مؤسسة الرساله، ص ۱۳۱.

موضوع بر خورد کردند و بدون توجه به سخن خلیفه، همچنان الواقفی را محترم داشتند و از ذکر نام خلیفه در خطبه و سکه هم اجتناب می‌کردند. فقط بعد از تغییراتی که در منصب خانی صورت گرفت، این امر محقق شد که قطعاً قبل از ۳۹۳ق. نبوده است. زیرا قدیمی‌ترین سکه‌های قراخانی با نام القادر بالله مربوط به این سال است.^۱ بدین ترتیب معلوم می‌شود که آل‌افراسیاب با پناه دادن به الواقفی دربار خود را به‌عنوان کانون مخالفت با خلیفه عباسی در آورده بودند که در نتیجه بُعد مسافت، توان مقابله با آن را نداشت. لذا خلیفه عباسی باید تا بعد از آن با برقراری مناسبات دوستانه و محکم‌تر از همراهی آل‌افراسیاب با دشمنان و مخالفان خلیفه جلوگیری می‌کرد. به همین دلیل هر از گاهی که تغییری در منصب خانی اتفاق می‌افتاد، خلیفه عباسی برای آنها خلعت و القاب می‌فرستاد. اصرار خلیفه به این امر چنان بود که حتی حسادت سلطان محمود غزنوی را نیز برانگیخت.^۲ همچنین مسکوکات برجای مانده در ربع اول قرن پنجم، همگی نام القادر بالله را بر خود دارند که گویای متابعت ظاهری خوانین افراسیابی نسبت به خلیفه است. نخستین حکمران، هارون بغراخان بدون توجه به خلیفه و برخلاف دیگر امیران که مولی امیرالمؤمنین خوانده می‌شدند، خود را «مولی رسول الله» می‌دانست.^۳ از جمله نخستین خوانینی که از خلیفه لقب گرفت ایلک خان ابوالحسن نصر بن علی بود که از سوی خلیفه به‌عنوان «سیف امیرالمؤمنین» ملقب گردید.^۴ پس از آن نیز دیگر حکمرانان این خاندان از خلیفه لقب گرفتند. چنانکه بغراخان محمد بن یوسف قدرخان لقب «ولی امیرالمؤمنین، ملک المشرق» را گرفته بود.^۵

مسکوکات برجای مانده از علی‌تگین نیز القاب بهاء‌الدوله، قطب‌الدوله، نصر‌المله و عضدالدین بر خود دارند.^۶ درباره علت و چگونگی واگذاری این القاب به او خبری در دست نیست، اما با توجه به روایت خواجه نظام‌الملک مبنی بر اعطای چند لقب به خان سمرقند و

۱ نک: بارتولد، همان، ج ۱، ص ۵۷۷ پاورقی ۵؛ همچنین

Staneley Lane Poole (1881-89), *Catalogue of Oriental Coins In The British Museum*, Vol. 2, London: Printed By Order of Trustees, p.120.

۲ حسن بن اسحق نظام‌الملک (۱۳۴۰)، *سیرالملوک*، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص ۲۰۱-۲۰۲.

۳ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۱۰۰؛ قس: محمد بن عبدالملک همدانی (۲۰۰۸)، *قطع تاریخیه من کتاب عنوان السیر فی محاسن اهل البدو والحضر*، جمعه و أعاد بناء شایع عبدالهادی الهاجری، تونس: دارالغرب الاسلامی، ص ۶۴.

۴ ابن فوطی، همان، ج ۲، ص ۸.

۵ همان، ج ۵، ص ۲۳۶.

6 E.C. Bosworth (1985), "ALI TIGIN", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. 1, pp.887-889; Lane Poole, vol. II, p.124-126, IX, pp.193-195.

خشم محمود از این قضیه^۱ و همچنین دشمنی و عداوت میان محمود و علی تگین^۲، به نظر می‌رسد این القاب از دربار خلافت به او داده شده باشد. اگرچه دور از ذهن نیست که علی تگین از تلاش محمود برای تسلط بر روابط عباسیان و افراسیابیان به خشم آمده، با بی‌اعتنایی به خلیفه، این القاب را ضمیمه عناوین و اسامی خود کرده باشد.

به نظر می‌رسد در این دوره روابط خوانین افراسیابی با خلیفه عباسی یک‌طرفه بوده است و فقط خلفا می‌کوشیدند این روابط ایجاد و حفظ گردد. در همین زمان، سلطان محمود غزنوی که رقابت تنگاتنگی با افراسیابیان داشت، کوشید تا در پیمانی با خلیفه، خود را به‌عنوان واسطه میان خلیفه و آل افراسیاب تحمیل کند.^۳ بر خلاف ادعای بیهقی، گویا خلیفه این درخواست محمود غزنوی را رد کرد،^۴ اما ضعف قدرت سیاسی آل افراسیاب مانع از آن بود که حتی بتوانند از حجاج قلمروی خود حمایت کنند. لذا از این پس حجاج ماوراءالنهر نیز فقط می‌توانستند با حمایت نظامی محمود به حج بروند.^۵ چنین مسئله‌ای زائیده بی‌توجهی آل افراسیاب به خلافت عباسی و امور سیاسی بود. روایت خواجه نظام الملک لحن داستان‌واری دارد. اگر حتی نتوان به جزئیات این داستان اعتماد کرد، اما کلیت این روایت، بی‌اعتنایی و بی‌توجهی خوانین افراسیابی به دربار خلافت را نشان می‌دهد.

ب) تقسیم دولت آل افراسیاب (دوره وفاق و اتحاد)

این مرحله از آغاز حکومت طمغاج خان ابراهیم بن نصر (حک: ۴۳۳-۴۶۰ ق.) آغاز شد و تا سالهای واپسین حکومت ارسلان خان محمد بن سلیمان (حک: ۴۹۶-۵۲۳ ق.)، قریب به ۹۰ سال ادامه داشت. در این مرحله، روابط فیمابین آنها حسنه بود و در نتیجه، خوانین آل افراسیاب ضمن حفظ استقلال داخلی خود، به قرائت خطبه و ضرب سکه به نام خلیفه عباسی پرداختند و کوشیدند تا با تبدیل حکومت آل افراسیاب به یک امارت دارای استیلا، از طریق منشور خلافت عباسی مشروعیتی برای حکومت خود به دست آورند.

ابراهیم بن نصر پس از تصرف ماوراءالنهر و راندن پسران علی تگین در سال ۴۳۳ ق. در

۱ نظام الملک، همان، صص ۲۰۱-۲۰۲.

۲ گردیزی، همان، صص ۴۰۴-۴۱۰.

۳ بیهقی، همان، ص ۳۸۶.

۴ کیاکوس بن اسکندر عنصر المعالی (۱۳۷۸)، قابوسنامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۰۸.

۵ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۲۵.

سمرقند مستقر شد. او طبق سنن ایلی به عنوان «خان بدیل» بخش غربی، لقب «بُغراخان» بر خود نهاد، در حالی که برادر ارشد او عین الدوله به عنوان خاقان اعظم در اوزگند بود.^۱ این دو که با تأثیرپذیری از زندگی مدنی ماوراءالنهر تا حدود زیادی از سنن ایلی فاصله گرفته بودند و معنا، مفهوم و اهمیت روابط با خلیفه را می‌دانستند، با قتل عام داعیان اسماعیلی در سال ۴۳۶ق. در بخارا و ارسال خبر آن به دربار بغداد،^۲ همراهی و همدلی خود را با خلیفه عباسی نشان دادند. با مرگ عین الدوله در سال ۴۳۸ق. ابراهیم خان با لقب ترکی توغاج (تمغاج) خان جانشین او شد. به تصریح مورخان، او هر سال سفیری به دربار خلیفه می‌فرستاد و از سوی خلیفه به القاب عمادالدوله، تاج الملّه، عزّالّمه و کُهِف المسلمین ملقب شده بود.^۳ در منابع برجای مانده، تنها ذکر دو تن از سفیران خلیفه آمده و از سفیران خاقان به بغداد هیچ اطلاعی نداریم: یکی ابوبکر المنکدری در سال ۴۴۱ق. و دیگر سیّد ابوالندی ثابت بن احمد الحسینی المدنی که از بغداد به قلمروی افراسیابی اعزام شدند.^۴ همچنین بعد از تعرّض البارسلان به قلمروی افراسیابی در سال ۴۵۳ق.، ابراهیم خان که اهمیت روابط سیاسی را دریافته بود با ارسال نامه به او و خلیفه عباسی نسبت به این تعرّضات شکایت کرد.^۵ از این پس تا پایان قرن پنجم هجری، از چگونگی روابط فیما بین خلیفه و آل افراسیاب اطلاعی در دست نیست، اما در سال ۴۸۲ق. زمانی که سلطان ملکشاه (حک: ۴۶۵-۴۸۵ق.) به سمرقند لشکرکشی کرد، کارگزاران دربار خلیفه عباسی رسماً ناخشنودی خود را از این امر اعلام داشتند.^۶ این امر حاکی از آن است که در این زمان هنوز خلیفه نسبت به خاندان افراسیابی خوشبین بود و شاید امیدوار بود که در آینده از حمایت این سلسله برای احیای قدرت مادی خلافت استفاده کند.

در ربع اول قرن ششم هجری با مساعی سلطان سنجر (حک: ۴۸۹-۵۵۲ق.)، حکومت خاندان افراسیابی در دست ارسلان خان محمد بن سلیمان (حک: ۴۹۶-۵۲۴ق.) قرار گرفت.

۱ ابن فوطی، همان، ج ۲، ص ۳۹۸؛ نیز Pritsak, "Die Karachaniden", p. 37.

۲ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۵۲۴؛ علی بن حسن باخرزی (۱۹۷۱)، دمیة القصر و عصره اهل العصر، تحقیق الدكتور محمد التونجی، ج ۲، دمشق: مؤسسه دارالحیاء، صص ۱۲۳۸-۱۲۴۳.

۳ ابن فوطی، همان، ج ۲، ص ۸.

۴ عبدالغافر فارسی (۱۳۶۲)، المنتخب من السیاق فی التاریخ نیشابور، اختیار ابراهیم الصریفینی، تحقیق محمد کاظم محمودی، قم: جماعة المدرّسین فی حوزه العلمیه، صص ۱۱۵، ۲۵۶.

۵ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۰۰؛ عبدالقادر قرشی (۱۳۹۸ق.)، جواهر المصنیه فی طبقات الحنفیه، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلّو، ج ۳، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلّی، ص ۴۵.

۶ نک: ابن جوزی، همان، ج ۹، ص ۵۶.

اقتدار روز افزون فرد اخیر در ماوراءالنهر، در ذهن دیوانسالاران دستگاه دیوانی سنجر این امید را ایجاد کرد که او را همچون سنگر دفاعی مطمئن و مستحکمی در برابر قبایل بیابانگرد محسوب کنند. همین موقعیت خلافت عباسی را نیز امیدوار ساخت که از طریق رابطه با او بتواند مجدداً سیطره خود را بر ماوراءالنهر گسترش دهد و همچنین از او برای مهار قدرت سنجر استفاده کند.^۱ به همین خاطر، دربار خلافت به تقویت روابط خود با آل‌افراسیاب پرداخت و سفیرانی میان آنها رد و بدل شد. از جمله سفیر معروف ارسلان‌خان به دربار بغداد، فقیه معروف ابوعلی حسین بن علی اللامشی الفرغانی بود که در سال ۵۱۵ق. به بغداد رفت^۲ و در پاسخ آن ابوعبدالله محمد بن علی الدامغانی به دربار ارسلان‌خان فرستاده شد.^۳ در مرادوات گویا خلیفه به محمدخان لقب اسلامی علاءالدوله والدين را اعطا کرده بود زیرا در منابع تاریخی وی را با همین لقب توصیف کرده‌اند.

با تشدید رقابت دستگاه خلافت با سلطنت سلجوقی و تلاش روز افزون خلیفه برای احیای قدرت دنیوی خلافت از سال ۵۱۸ق. به بعد،^۴ خلیفه با اعزام عطیه بن علی بن عطیه القرشی در سال ۵۱۹ق.^۵ و ابوسعید یحیی بن علی الحلوانی در سال ۵۲۰ق. به دربار ارسلان‌خان در سمرقند،^۶ گویا قصد داشت با اتحاد با ارسلان‌خان و تحریک وی علیه سنجر، جبهه دیگری را علیه سلطان سلجوقی بگشاید، ولی از پاسخ ارسلان‌خان آگاهی نداریم.

ج) فقدان رابطه با خلافت عباسی (دوره سردی و بی‌تفاوتی)

آخرین مرحله رابطه بین خلافت عباسی و آل‌افراسیاب، دوره‌ای است که تقریباً هیچ ارتباطی

- ۱ محمد بن عبدالملک امیر معزی (۱۳۱۸)، *دیوان/شعار*، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیة، صص ۲۹۳-۲۹۵.
- ۲ سمعانی، همان، ج ۵، ص ۶۷۱؛ عبدالکریم بن محمد سمعانی (۱۹۷۵)، *التحییر فی معجم الکبیر*، تحقیق منیره ناجی السالم، ج ۱، بغداد: مطبعة الارشاد، صص ۲۳۴-۲۳۵؛ ابوالمحاسن محمد بن عبدالحی لکنوی (۱۳۹۳ق.)، *الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة*، عتی بتصحیح و تعلیق محمد بدرالدین ابوفراس النعسانی، کراچی: کارخانه تجارت کتب، مطبوعه مشهور پرتیس، ص ۶۷؛ یوسف بن قراوغلی سبط ابن جوزی (۱۳۷۰ق.)، *مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان*، ج ۸، حیدرآباد الدکن: مطبعة مجلس دایرة المعارف العثمانیة، ص ۱۲۷.
- ۳ قرشی، همان، ج ۳، ص ۲۶۸.
- ۴ نک: ابن جوزی، همان، ج ۹، صص ۲۵۷-۲۵۲؛ محمد بن علی بن عمرانی (۱۹۷۳)، *الانباء فی تاریخ الخلفاء*، تحقیق قاسم السامرائی، لیدن: بریل، ص ۱۵.
- ۵ ابوحنیفه عمر بن احمد نسفی (۱۳۷۸)، *الفند فی معرفة علماء سمرقند*، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب، ص ۱۷۱.
- ۶ تاج‌الدین عبدالرحمن بن علی بن عبدالکافی سبکی (۱۳۸۳-۱۳۸۸ق.)، *طبقات الشافعیة الکبری*، تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، ج ۷، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبي و شرکاء، ص ۳۳۴؛ سبط بن جوزی، همان، ج ۸، ص ۱۲۴؛ ذهبی، همان، ج ۱۹، ص ۵۱۷.

بین آن دو وجود ندارد. این دوره از پایان حکومت ارسلان خان محمدبن سلیمان (از ۵۲۴ ق.) آغاز شد و تا انقراض کامل سلسله آل افراسیاب در ۶۰۹ ق. قریب به سه ربع قرن ادامه داشت. غلبه قراختاییان بر ماوراءالنهر در ۵۳۶ ق. به شدت بر روابط فیما بین آل افراسیاب و خلافت عباسی تأثیر گذاشت، زیرا قراختاییان غیرمسلمان خوانین آل افراسیاب را زیر سلطه خود گرفتند و خلیفه عباسی نیز یارای ارائه هیچ گونه حمایتی از این خوانین را در برابر قراختاییان نداشت. بنابراین، حکمرانان آل افراسیاب هیچ تلاشی برای اخذ منشور از خلیفه انجام ندادند و از سوی دیگر قدرت این خوانین آنقدر ضعیف بود که در معادلات سیاسی جهان اسلام نیز جایی نداشتند و نمی توانستند به حمایت خلیفه امیدوار باشند. فقط وقتی مسعودخان، فاتحانه وارد سمرقند شد و با لقب قلعج تمغاج خان مسعود به عنوان خاقان آل افراسیاب ماوراءالنهر شناخته شد، برایش از طرف خلیفه توسط شمس الدین محمدبن عمر برهانی تشریف و منشور حکومت فرستاده شد،^۱ اما تلاش حکمرانان افراسیابی برای تصرف بلخ و ترمذ و سواحل جنوبی جیحون در حدود سال ۵۶۰ ق. تا ۵۹۷ ق. با حمایت قراختاییان،^۲ نوعی حرکت ضداسلامی بود و این مناطق را جزئی از دارالکفر نموده بود. این امر، عملاً امکان هرگونه رابطه میان آنها با خلیفه را از میان برد.

جایگاه آل افراسیاب در سیاست خلافت

چنانکه اشاره شد، خاندان افراسیابی به عنوان اولین دولت ترک مسلمان، بر پایه اقتدار ایلات نومسلمان قرتق (و بعضاً با حمایت ایلات نومسلمان آغوز) به وجود آمده بود و با توجه به ساختار خاص جوامع ایلی، برای تداوم دولت افراسیابی نیازی به همراهی و حمایت هیچ قدرت خارجی نبود. لذا این سلسله برخلاف دیگر سلسله‌ها که برای رفع مشکلات خود و کسب مشروعیت، نیازمند حمایت خلیفه بودند، چندان توجهی به خلافت عباسی نداشتند. اما این قضیه برای خلافت عباسی صورت دیگری داشت. خلافت عباسی که داعیه سروری بر جهان اسلام را داشت، از اواخر قرن سوم به بعد ضعیف شده بود و توان اعمال سلطه سیاسی و نظامی مستقیم بر قلمروی اسلامی را نداشت. لذا سیاست خلفا از این زمان به بعد، حفظ و گسترش سلطه معنوی خلیفه بر قلمروی اسلامی بود. بدیهی است که در این رهگذر، خلفا با نفاق افکنی

۱ محمدبن مسعود سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸)، دیوان اشعار، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر، صص ۲۵۳-۲۵۴.
 ۲ صفی الدین واعظ بلخی (۱۳۵۰)، فضایل بلخ، ترجمه محمدبن محمدبن حسین حسینی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۳۷۰-۳۷۹؛ محمدبن فضل الله موسوی [بی تا]، تاریخ خیرات، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران: نسخه خطی شماره ۶۱ ب، گ ۹۴.

میان قدرت‌های سیاسی - نظامی مخالف خلیفه، علاوه بر اشتغال آنها به نبرد و ممانعت از اقدامشان علیه خلیفه، به تدریج مقدمات حذف یکی از رقبیان را به دست دیگران فراهم می‌ساختند. از آنجا که قلمروی خاندان افراسیابی در شرقی‌ترین صفحات قلمروی اسلامی قرار داشت، ایجاد روابط حسنه و ذکر نام خلیفه عباسی در قلمروی افراسیابی، باعث می‌شد حتی به نحوی صوری یکپارچگی قلمروی عباسی و گستردگی آن قلمرو تا مرزهای چین را به نمایش بگذارد. از طرف دیگر، بُعد مسافت، مانع از آن بود که خوانین این سلسله بتوانند برای خلافت عباسی ایجاد خطر کنند، ولی در صورت داشتن روابط حسنه با خلیفه، می‌توانستند به عنوان یک عامل اصلی کنترل و نظارت، از فعالیت مخالفان خلیفه در نواحی شرقی قلمروی اسلامی جلوگیری کنند. بنابراین در روابط فیمابین افراسیابیان و خلیفه، این خلفا بودند که همواره مشتاق برقراری روابط با افراسیابیان بودند. زیرا برخوردهای تحکم‌آمیز سامانیان، سلجوقیان، به ویژه ملک‌شاه و سلطان سنجر و بعدها سلاطین خوارزمشاهی، خلیفه را علاقه‌مند ساخته بود تا با یافتن متحدی در پشت قلمروشان، آنها را تحت فشار بگذارد. همچنین، بعد از مرگ سنجر و با چیرگی غزهای بیابانگرد و خلأ قدرت ناشی از آن، افراد جامعه اسلامی از خلیفه انتظار داشتند ایفای نقش کند و خلیفه نیز مایل بود از این فرصت برای اعاده سلطه خود بر خراسان اقدامی انجام دهد. ولی ناتوانی نظامی، خلیفه را به سوی خوانین افراسیابی سوق می‌داد تا با استفاده از اتحاد و همراهی آنها این امر را محقق سازد.

عوامل مؤثر بر مناسبات

دلایل فراز و فرود مناسبات خوانین افراسیابی با خلافت عباسی را باید در شرایط و سیاست‌های خلافت عباسی جستجو کرد. این تطور مناسبات آل افراسیاب با عباسیان تحت تأثیر عوامل و شرایط خاصی ایجاد شد که در ذیل به معرفی و تبیین چگونگی اثرگذاری آنها پرداخته می‌شود.

- موقعیت جغرافیایی قلمروی آل افراسیاب

قلمروی افراسیابی که در بین دو رود جیحون و ایلا قرار گرفته بود، در واقع شرقی‌ترین حدود قلمروی اسلامی را دربر داشت که از شمال و مشرق با بیابان‌های وسیع ترکستان مجاور بود. برخی جغرافیانویسان مسلمان، به رغم وسعت و آبادانی آن، این منطقه را از نظر جغرافیایی و اداری جزء خراسان محسوب داشته‌اند.^۱ از نظر سیاسی و فرهنگی این منطقه جزئی از

۱ نک: احمدبن محمد مقدسی (۱۴۰۸)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، تحقیق محمد مخزوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ص ۲۱۲.

قلمروی اسلامی بود که در نتیجه منازعات دائمی غازیان مسلمان با ایلات بیابانگرد شمال و شرق، این محدوده به عنوان یک ثغر اسلامی درآمده بود.^۱ بنابراین، مهم ترین مشکل خاندان افراسیابی، حملات و یورش های ایلات شرقی بود که در سال ۴۰۸ ق. به اوج رسید. در این سال قبایل تاتار تحت فشار خنایان به سوی قلمروی اسلامی رانده شدند و با پیشروی در قلمروی اسلامی تا نزدیک بلاساغون پیش آمدند. طغان خان (حک: ۳۸۸-۴۰۸ ق.) با استمداد از همه اعضای خاندان آل افراسیاب و غازیان مستقر در قلمروی افراسیابی به مقابله با مهاجمان شتافت و آنها را عقب راند.^۲

بنابراین، از آنجا که این قلمرو مرز مشترک یا محل تماس مسلمانان با ایلات غیرمسلمان در شمال و مشرق بود، مبارزه با این غیرمسلمانان، به تدریج این مکان را به عنوان یک منطقه مرزی و متمایز از دیگر نقاط قلمروی اسلامی درآورده بود. مجاورت این منطقه با ایلات غیرمسلمان از یکسو، دوری از دسترس دستگاه خلافت و در نتیجه پناه گرفتن مخالفان خلیفه در آن از سوی دیگر، مشکلاتی را برای خلافت عباسی ایجاد می کرد.^۳

نکته دیگر، موقعیت ژئوپلیتیکی قلمروی افراسیابی (= یعنی ماوراءالنهر و ترکستان) است که به نظر می رسد بیشترین تأثیر را بر نحوه شکل گیری و تداوم رابطه آل افراسیاب با خلافت عباسی داشته است. در قرون نخستین اسلامی، این منطقه مرکز تجاری بزرگ بین خراسان، هند، چین، دشت قبیچاق و از آن طریق تا شرق اروپا و سواحل دریای بالتیک بود. به خاطر موقعیت ارتباطی مناسب، تعداد زیادی از ساکنان آن منطقه، به رغم داشتن امکانات خوب جهت کشاورزی به کار تجارت مشغول بودند و برای کار داد و ستد در اطراف منتشر شده بودند.^۴ علاوه بر این، بازرگانان فراوانی از نقاط مختلف به این منطقه رفت و آمد می کردند. چنانکه در شهر کوچکی همچون شلجی در اطراف طراز، در شرق سیحون، فقط ده هزار تاجر اسپهانی حضور داشتند.^۵ چنانکه پیدا است این وضعیت قلمروی افراسیابی را به شدت با خراسان و دشت قبیچاق پیوند داده و برای سکنه آن واجد منافع بی شمار اقتصادی بود.

۱ ابراهیم بن محمد اسطخری (۱۹۲۷)، *مسالك الممالک*، تصحیح بیان دخویه، لیدن: بریل، صص ۲۹۰-۲۹۱؛ محمودین محمد کاشغری (۱۳۳۳-۱۳۳۵ق.)، *دیوان اللغات التترک*، تصحیح معلم رفعت، استانبول: مطبعة عامرة، ج ۱، ص ۳۷۷، ج ۲، ص ۲۵۱، ج ۳، ص ۱۷۳.
 ۲ ابونصر محمد بن عبدالجبار عینی (۱۲۸۶ق.)، *تاریخ یمینی*، ج ۲، قاهره: مطبعة بولاق، صص ۲۲۰-۲۲۱؛ غفاری، همان، ص ۱۶۳.
 ۳ تعالی، همان، ج ۴، ص ۱۹۲.
 ۴ *حدود العالم من المشرق الى المغرب* (۱۳۶۲)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری، صص ۸۱-۸۴، ۱۰۵-۱۰۷.
 ۵ مقدسی، همان، ص ۲۲۰.

بنابراین، در عهد آل افراسیاب، در حالی که دوری قلمروشان از مرکز خلافت، اعمال نظارت و کنترل خلیفه را کمرنگ می‌کرد، لزوم نبرد یا ایلات غیرمسلمان و تحکیم ثغور اسلامی از یک سو، و ممانعت از تمرکز مخالفان خلیفه و تشکیل هسته‌های ضدخلافت در این ناحیه از سوی دیگر، ایجاد یک حکومت مستقل وفادار به خلیفه را ضرورت می‌بخشید. این اهمیت در سالهای بعد، با توجه به ناآرامی‌های خراسان و جبال، همچنان تداوم یافت و زمینه‌های تداوم حکومت افراسیابی بر آن ناحیه را فراهم نمود. و از طرفی همین موقعیت جغرافیایی، خوانین افراسیابی را به سوی استقلال عمل از خلافت عباسی سوق می‌داد و امکان هرگونه اقدام بر ضد آنها را از خلیفه عباسی سلب می‌کرد. بنا بر روایت خواجه نظام‌الملک، خلیفه در پاسخ به اعتراض سلطان محمود غزنوی درباره اعطای القاب به خان افراسیابی، به صراحت علت این امر چنین بیان می‌دارد که «خاقان کم‌دانش است و ترک است و صاحب طرف است».^۱ صاحب طرف به معنای حکمران ثغر است و این نشان می‌دهد که این امر در روابط خلیفه با افراسیابی بسیار مؤثر بوده است.

نکته دیگر اینکه، اکثریت ساکنان قلمروی افراسیابی و اعضای خاندان حاکمه، پیرو مذهب حنفی بودند که خلفای عباسی نیز معتقد بدان بودند. لذا مضاف بر آنکه در نزد همه فرق اهل سنت، حکمرانان جامعه اسلامی به‌ویژه خلفاء، مصداق اولوالامر بودند. اطاعت از آنان واجب و عدم اطاعت از آنان به معنی خروج یا بغی بود و منشور خلیفه، ابزار مشروعیت‌بخش به شمار می‌رفت. با توجه به رقابت مذهبی میان فرق گوناگون، این وحدت مذهبی بین خاندان افراسیابی و دربار بغداد می‌توانست باعث همکاری بیشتر آنها باشد.

– ماهیت ایلیاتی حکومت آل افراسیاب

بعد از غلبه اعراب مسلمان بر ایران، حکومت بر جامعه به خلفای اموی و عباسی اختصاص یافته بود. از قرن سوم به بعد، با ضعف داخلی خلافت عباسی، سلطه خلافت در بسیاری از نواحی مرزی و دوردست ضعیف شد و برخی از سران و سرداران ایرانی با تصاحب قدرت، بنیان سلسله‌های حکومتگری را گذاشتند که به صورت موروثی و خانوادگی به حکومت بر نواحی زیر فرمان خود می‌پرداختند. همه این حکمرانان و فرمانروایان فقط با کسب اجازه و یا اخذ منشور از خلیفه می‌توانستند به قدرت برسند و اگر حکمرانی فاقد منشور حکومت از طرف خلیفه بود،

نمی‌توانست حاکمیت خود را ادامه دهد. این حکومت‌ها، امارت نامیده می‌شدند و بر حسب چگونگی کسب منشور از خلفا، به دو نوع استکفا و استیلا تقسیم‌بندی می‌شدند. چنانکه اشاره شد، دولت افراسیابی از درون اتحادیه قراق سر برآورد،^۱ لذا فرمانروایان این سلسله بر پایه سنن ایلی و با اتکا به نیروی ایلیاتی خود، نیازی به کسب مشروعیت از طریق منشور خلیفه نمی‌دیدند. اصولاً بی‌توجهی شدید آنان به شهرنشینان آنها را به بی‌اعتنایی نسبت به دربار بغداد سوق داده بود و این وضعیت در دوره اول تداوم داشت. با تقسیم دولت افراسیابی به دو بخش شرقی و غربی در سال ۴۳۳ ق، قلمروی بخش شرقی در حیطه ایلات قرار گرفت، اما بخش غربی قلمروی متمدن ماوراءالنهر با جمعیتی شهرنشین را زیر فرمان گرفت که به منشور خلیفه و ذکر خطبه و ضرب سکه هم نیاز و هم عادت داشتند. لذا بخش شرقی تا مدت بیشتری نسبت به خلیفه کم‌توجه باقی ماند. چنانکه احمدبن‌ارسلان خان فقط در سال ۴۹۶ ق. به نزد خلیفه المستظهر سفیر فرستاد و خلیفه نیز با اعطای لقب نورالدوله او را مورد تفقد قرار داد،^۲ در حالی که خوانین بخش غربی، از همان ابتدای حکومت به‌ناچار با مرثوسان خود هم‌رنگ و هم‌سو شده، از این طریق به روابط با خلیفه سوق پیدا کردند.

– نقش غزنویان در مناسبات آل افراسیاب و خلافت عباسی

دولت غزنوی به سرکردگی محمودبن سبکتگین (حک: ۳۸۷-۴۲۱ ق.)، بعد از انقراض سامانیان، خراسان را زیر فرمان گرفت و با غلبه بر خوارزم، گرگان و پیشروی در شبه قاره هند، قلمروی خود را از دریای مازندران و خوارزم تا جنوب رود سند گسترش داد. این قلمروی وسیع، علاوه بر آنکه امکان اقتدار سیاسی- نظامی فرمانروایان غزنوی را فراهم می‌آورد، برقراری ارتباط مستقیم میان خلافت عباسی و آل افراسیاب را غیر ممکن می‌ساخت. بنابراین، دولت غزنوی به‌عنوان یک دولت حائل بر مناسبات فی‌مابین سمرقند و بغداد در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم اثر می‌گذاشت. از یک طرف، سلاطین غزنوی می‌خواستند همچون سامانیان، همه اراضی شرق قلمروی اسلامی را در اختیار داشته باشند و از طرف دیگر، دربار بغداد از قدرت روزافزون غزنویان و پیشروی آنها به سوی ری و اسپهان (= و بعدها بغداد) نگران بود و از این منظر، به دولت آل افراسیاب به‌عنوان متحدی جهت کنترل

1 O. Pritsak (1981), "Von den Krluk ZU Den Karachaniden", In *Studies In Medieval Eurasian History*, London: variorum reprints, pp. 270-299.

۲ ابن‌اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۰۲.

زیاده‌طلبی غزنویان می‌نگریست.

سلطان محمود غزنوی نیز که با خوانین افراسیابی رقابت داشت و از حمله آنها به خراسان بیمناک بود،^۱ علاوه بر نظارت شدید بر فعالیت‌های آل افراسیاب^۲ و دامن زدن به اختلافات داخلی خوانین افراسیابی،^۳ کوشش فراوانی کرد تا روابط خلیفه با خوانین افراسیابی از طریق او صورت پذیرد و سلطان مسعود نیز تلاش‌های پدر را ادامه داد.^۴ اگرچه به تصریح برخی منابع، این تلاش‌ها به ثمر نرسید و خلیفه این امر را نپذیرفت،^۵ اما دولت غزنوی عملاً بر سیاست خارجی و روابط دیپلماسی آل افراسیاب با قلمروی اسلامی مسلط شده بود، چنانکه حجاج قلمروی افراسیابی نیز که در اثر ناامنی راه‌ها نیاز به محافظت داشتند، فقط با حمایت محمود می‌توانستند به حج بروند.^۶ بنابراین، تردیدی نیست که حضور غزنویان از تحکیم روابط خلافت و آل افراسیاب جلوگیری می‌کرد و اجازه نمی‌داد که از حد تبادل سفیران و اعطای القاب فراتر رود. از این منظر می‌توان مدعی شد که وجود دولت غزنوی بر روابط میان عباسیان و آل افراسیاب اثر گذاشت.

– اختلافات داخلی و خانوادگی در بین اعضای خاندان آل افراسیاب

ساختار ایلی قدرت در نزد این سلسله به گونه‌ای بود که در آن همه اعضای خاندان حاکمه خود را در قدرت شریک و سهیم می‌دانستند و هر یک از اعضا و افراد آن، در شهری یا ایالتی حکومت می‌کرد و تنها یک نفر به‌عنوان عضو ارشد خاندان (معمولاً از نظر سنی) به‌عنوان خان بزرگ انتخاب می‌شد.^۷ بعد از مدتی، بر سر تقسیم میراث، میان آنها اختلاف افتاد. بنابراین، هر یک از اعضای خاندان حاکمه افراسیابی در مقابل یکدیگر صف نبرد آراستند و به زد و خورد با یکدیگر پرداختند و مداخلات غزنویان به تشدید اختلافات انجامید. چنانکه حکومت آل افراسیاب بعد از سه دهه میان دو شعبه علوی و حسنی تقسیم گردید. با

۱ بیهقی، همان، ص ۶۹۵؛ علی بن جولوغ فرّخی سیستم‌تانی (۱۳۴۹)، دیوان/شعار، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: زواری، ص ۲۵۶.

۲ بیهقی، همان، صص ۶۳۹، ۶۶۴؛ جرفادقانی، همان، ص ۳۱۸، نظام‌الملک، همان، ص ۱۹۲.

۳ نک: بیهقی، همان، ص ۱۰۶؛ عتبی، همان، ج ۱، ص ۱۲۸؛ رازی، همان، ص ۱۱۶۳.

۴ بیهقی، همان، ص ۳۸۶.

۵ نظام‌الملک، همان، صص ۲۰۱-۲۰۲؛ عنصرالمعالی، همان، ص ۲۰۸.

۶ ابن جوزی، همان، ج ۸، ص ۲؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۲۵.

۷ وو، بار تولد (۱۳۹۲)، تاریخ هفت‌آب، ترجمه محسن رحمتی، شیراز: نوید شیراز، ص ۴۵.

این حال، هرکسی از خوانین و حکمرانان بخش شرقی که فرصت می‌یافت با حمله به بخش غربی قلمروی افراسیابی موجبات آزار و اشتغال فرمانروایان غربی را فراهم می‌آورد.^۱ بدین ترتیب، منازعات داخلی خوانین افراسیابی از بذل توجه آنها به روابط سیاسی-دیپلماسی با دول همجوار و همسایه جلوگیری می‌کرد و همین امر، نوعی بی‌توجهی به روابط با خلیفه را در پی داشت. از طرف دیگر، خیال خلیفه را راحت می‌ساخت که در این دولت، اقتدار لازم و احساس زیاده‌طلبی برای اعمال فشار به خلیفه ایجاد نخواهد شد.

- تغییر در ساخت سیاسی و فرهنگی

از آنجا که مشروعیت و اقتدار خوانین آل‌افراسیاب متکی بر نیروی ایلات تحت فرمان بود، نسبت به سایر طبقات اجتماعی و دول همسایه بی‌اعتنا بودند. موضع بی‌اعتنایی آنها در بادی امر حاکی از همان حس تحقیر صحرانشینان نسبت به یک‌جانشینان بود. از مسکوکات علی‌تگین بر می‌آید که او هنوز شهرنشین نشده و در محلی به نام «خرلیخ اردو» در اطراف بخارا زندگی می‌کرد.^۲ سلطه همه‌جانبه قراخانیان بر ماوراءالنهر و تماس با مردم یکجانشین و متمدن آن سامان، بر ذهنیت سیاسی ساده و بدوی آل‌افراسیاب تأثیر فراوان گذاشت. نخستین جنبه این اثرگذاری را باید در تضعیف عصیبت قومی و ایلی و همچنین تقویت حس جاه‌طلبی و جهانگشایی آنان ردیابی کرد.

انتخاب یک‌تن خان در سراسر ماوراءالنهر، نشانه تأثیر سنت سیاسی منطقه بر افکار و اندیشه‌های آل‌افراسیاب و اتمام سنت سیاسی ایلی و نزدیک شدن به مرحله حذف سنت ترکی دوخانی است. جداسدن این خوانین از سنت ایلیاتی، اکتساب مشروعیت از طریق خلیفه عباسی را که هنوز در میان مردم متمدن ماوراءالنهر هواداران زیادی داشت، ضرورت می‌بخشید. استوار کردن پایه قدرت بر مبنای مشروعیت سیاسی از طریق خلافت، این خوانین را ناچار ساخت تا با برقراری روابط نزدیک و مداوم با خلیفه، خود را از حمایت طبقات شهری بهره‌مند کنند، لذا هر ساله سفیرانی به دربار خلافت ارسال می‌داشتند.^۳ الب ارسال در سال ۴۵۳ ق. به قلمروی افراسیابی نیز تعرض کرد. خان افراسیابی که اهمیت روابط سیاسی را دریافته بود با ارسال نامه به او و خلیفه عباسی نسبت به این تعرضات شکایت کرد.^۴

۱ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۰۱، ج ۱۰، ص ۱۷۳-۱۷۴، ۳۵۰، ۴۷۷.

2 Lane Poole, Op.cite, vol. IX, p.195-6; Pritsak, "Die Karachaniden", p. 35.

۳ ابن فوطی، همان، ج ۲، ص ۸؛ فارسی، همان، صص ۱۱۵، ۲۵۶.

۴ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۰۰؛ قرشی، همان، ج ۳، ص ۴۵.

- وجود و حضور دولت سلجوقی

در ربع اول قرن چهارم، بخشی از ایلات نومسلمان «آغوز» تحت عنوان «ترکمانان» به خراسان کوچ کردند و سرانجام با غلبه بر نیروهای سلطان مسعود غزنوی پایه‌های دولت سلجوقی را در خراسان بنیان گذاشتند.^۱ این دولت ایلیاتی که به پشتوانه ترکمن‌ها پایه‌گذاری شده بود، به سرعت گسترش یافت و در مدت کمتر از نیم قرن، همه اراضی بین مدیترانه تا سیحون را در بر گرفت.^۲ در چنین روندی هر دو شهر سمرقند و بغداد و به تبع آن، خلیفه عباسی و خوانین افراسیابی زیر فرمان سلجوقیان قرار گرفتند. این امر به دو صورت بر روابط متقابل آل افراسیاب با عباسیان تأثیر گذاشت: از یک سو، با توجه به مطیع بودن هر دو قدرت نسبت به سلطان سلجوقی، هم ضرورت و هم امکان برقراری رابطه مستقل و مجزاً بین آن دو از میان رفت. چنانکه در طول نیمه دوم قرن پنجم هیچ ارتباطی میان آن دو گزارش نشده است. از طرفی دیگر، به اتحاد آن دو علیه سلجوقیان منجر می‌شد چنانکه در نیمه قرن پنجم با تعرضات البارسلان به قلمروی افراسیابی، ابراهیم خان به دربار خلافت شکایت برد و بدین صورت، زیاده‌طلبی سلجوقیان را موقتاً فرونشاند.^۳ همچنین با ضعف سلجوقیان در قرن ششم و تکاپوی برخی خلفای عباسی برای احیای قدرت مادی خلیفه، حکومت آل افراسیاب در منتهی‌الیه بخش شرقی قلمروی سلجوقی حائز اهمیت بسیار شده بود چنانکه المسترشد بالله (حک: ۵۱۱-۵۲۹ ق.) کوشید از ارسلان خان افراسیابی به‌عنوان یک متحد در مقابل سلطان سنجر سلجوقی استفاده کند.

- غلبه قراختاییان بر ماوراءالنهر

قلمروی افراسیابی به‌عنوان شرقی‌ترین بخش قلمروی اسلامی، همیشه در معرض تاخت و تازهای ایلات غیرمسلمان ساکن در اطراف کوه‌های آلتایی و رود ایرتیش قرار داشت. در پایان ربع اول قرن ششم، موج جدیدی از این ایلات غیرمسلمان با نام ختاییان به قلمروی اسلامی نزدیک شدند و با درهم شکستن مقاومت حکمرانان افراسیابی و سلجوقیان در صفر ۵۳۶ ق.

۱ نک: گردیزی، همان، صص ۴۲۶-۴۴۲.

۲ برای آگاهی از حدود قلمرو سلجوقی نک: ابوبکر راوندی (۱۳۶۳)، *راحة الصدور و آية السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران: علمی، ص ۱۷۱.

۳ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۰۰.

قلمروی افراسیابی از ایلاتا جیحون را زیر سلطه گرفتند و خوانین افراسیابی را تابع خود ساختند. مطابق احکام قهقی، به خاطر سلطه این ایلات غیرمسلمان، از این پس قلمروی افراسیابی، جزء دارالحرب (= دارالکفر) محسوب گردید. بنابراین، طبیعی است که بین خلیفه مسلمانان با حکمرانان دارالکفر نمی‌توانست و نمی‌بایست رابطه‌ای برقرار شود. با این حال، در نیمه دوم قرن ششم هجری با ضعف سلجوقیان، خلیفه عباسی توانست شحنة سلجوقی را از بغداد اخراج و قدرت مادی خود را احیا نماید. در همین زمان در ماوراءالنهر فرزندان سه گانه حسن‌تگین با حمایت ختایان به فرمانروایی خاندان افراسیابی در ماوراءالنهر منصوب شدند. گرایش آنها به فرهنگ اسلامی و تلاش برای مهار خودسری‌های ایلات قزاق، این امید را در دل خلیفه زنده کرد تا با برقراری ارتباط با این خوانین بتواند ضمن احیای قدرت خود، به اقتدار و تحکیم قدرت خوانین افراسیابی کمک نماید. لذا در هنگام عبور حجاج ماوراءالنهر به سرکردگی صدر بخارا، شمس‌الدین محمدبن عمر برهانی (م. ۵۶۶ق.) برای خوانین افراسیابی تشریف و خلعت فرستاد و این امر با استقبال دربار افراسیابی مواجه گردید.^۱ اگرچه بُعد مسافت و ظهور قدرت خوارزمشاهیان و غوریان در خراسان اجازه نداد که بین این دو ارتباط مستقیم برقرار باشد. همچنین، تداوم سلطه قراختایان کافر نیز هنوز مانعی اساسی به شمار می‌رفت تا اینکه سلطان محمد خوارزمشاه هر دو خاندان ختایی و افراسیابی را تقریباً به‌صورت همزمان از میان برد.

– حضور و فعالیت شیعیان در قلمروی آل‌افراسیاب

تشیع از مهمترین فرقه‌های اسلامی بود که با توجه به نگاه متفاوت به خلافت، مورد تعقیب خلفای اموی و عباسی قرار داشت. لذا هواداران تشیع یعنی سادات علوی و شیعیان برای رهایی از جور خلفاء، به نواحی شرقی قلمروی اسلامی رفتند و در مناطق مختلف خراسان و ماوراءالنهر پایگاه مستحکمی یافتند. حضور این سادات در نواحی مرزی، آنها را در پیوند با ترکان نومسلمان قرار داد. با تأسیس دولت افراسیابی بر جایگاه و حرمت اجتماعی و سیاسی این سادات علوی افزوده شد. این فضا برخی از سادات را واداشت تا برای تشکیل حکومت علوی در منطقه تکاپو کنند.^۲ اگرچه به دلایلی این تکاپوها هیچ‌گاه به نتیجه نرسید، اما

۱ سوزنی سمرقندی، همان، صص ۲۵۳-۲۵۴.

۲ محسن رحمتی (۱۳۸۹)، «تکاپوهای سادات علوی برای تشکیل حکومت در ماوراءالنهر در سده پنجم»، مطالعات تاریخ

همواره به‌عنوان یک عامل خطر‌ساز برای خلافت عباسی باقی ماند. بدین معنی که خلیفه عباسی همواره می‌کوشید از طریق برقراری روابط مسالمت‌آمیز با خوانین آل‌افراسیاب، بر سر راه تکاپوهای سیاسی سادات علوی و شیعیان مانعی ایجاد کند.

- اختلاف عباسیان با فاطمیان

خلافت فاطمی مصر که در اواخر قرن سوم در شمال آفریقا پای گرفت با اعتقاد به تشیع اسماعیلی، قدرت خلیفه عباسی را به چالش کشید. در آغاز قرن چهارم، خلافت فاطمی با اعزام داعیان خود به اقصی نقاط قلمروی اسلامی به تبلیغ اندیشه‌های اسماعیلی پرداخت. با توجه به تقابل خلافت فاطمی و عقاید اسماعیلی با خلافت عباسی، بدیهی بود که در صورت حضور اسماعیلیان در هر جایی، خلیفه عباسی باید آن را تخلیه نموده، از آن چشم‌پوشی می‌کرد. بنابراین، از این زمان تا سه قرن بعد مهم‌ترین خطر برای خلیفه بود. تناسب موقعیت جغرافیایی قلمروی آل‌افراسیاب و حضور گسترده شیعیان در آنجا نیز زمینه را برای حضور داعیان فاطمی فراهم آورده بود. چنانکه در اوایل قرن چهارم حتی امیرنصر سامانی با آنها همراه شده بود و در اواخر حکومت سامانی نیز موج جدیدی از فعالیت اسماعیلیان سراسر ماوراءالنهر را درنوردید. سومین تکاپوی اسماعیلیان در سال ۴۳۶ق. ماوراءالنهر و قلمروی افراسیابی را فرا گرفت و ابراهیم طمغاج‌خان با تظاهر به همراهی، آنها را در جایی گردآورد و سپس قتل‌عام کرد.^۱ لذا طبیعی بود که خلافت عباسی بکوشد تا از طریق رفق و مدارا با آل‌افراسیاب، از پیوستن آنها به فاطمیان جلوگیری کند.

نتیجه‌گیری

در اواسط قرن چهارم هجری با اسلام‌پذیری گروهی از ایلات قرلق، حکومت آل‌افراسیاب بر نواحی شرقی ماوراءالنهر و ترکستان آغاز گردید. خوانین این سلسله که مطابق سنن ایلی و به پشتوانه ایلات قرلق حکومت خود را تشکیل دادند با پیشروی به سوی غرب، طومار عمر حکومت سامانی را درهم پیچیدند و اراضی بین رودهای ایلی تا جیحون را زیر فرمان گرفتند. در ابتدای امر، علاوه بر بی‌توجهی آنها به خلیفه و تعرض علیه سامانیان، پناه دادن به مخالفان

۱ اسلام، س ۲، ش ۷، صص ۹۲-۱۰۶؛ همو (۱۳۹۳)، «نقش سادات علوی در تحولات سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر در

قرن ششم»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، س ۶، ش ۲۱، صص ۱۰۰-۱۱۵.

۱ ابن‌اثیر، همان، ج ۹، ص ۵۲۴.

خلیفه عباسی همچون الواقی، عامل اصلی تصادم و درگیری آنها با عباسیان شد. این روابط خصمانه تا مدت زیادی ادامه نیافت و به تدریج برخی تغییرات در روابط بین آنها پیش آمد. اساس مناسبات اینان با خلافت عباسی، مبتنی بر نوعی تناقض بود. زمانی روابط دوستانه مبتنی بر وفاق و همگرایی داشتند که در آن علاوه بر ابراز دوستی و تبادل سفیر، به ارسال هدایا به دربار عباسی و مقابله با مخالفان خلیفه می پرداختند و زمانی دیگر این روابط ستیزه‌جویانه بود که در آن علاوه بر بی‌اعتنایی به دستگاه خلافت، از ضرب سکه و قرائت خطبه به نام خلیفه وقت عباسی خودداری می کردند و حتی با اعطای القاب مطمئن به خود و افراد زیردست به نوعی رقابت با خلافت دست می زدند؛ به گونه‌ای که با تأمل در تاریخ این روابط می توان سه دوره متمایز را در سیر روابط این خاندان با خلافت عباسی مشاهده کرد.

به نظر می رسد یکی از علل اساسی این دوگانگی، موقعیت ژئوپلیتیک ماوراءالنهر و پیوند متناقض آن با ایران باشد. زیرا به لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی در پیوند با دشت قیچاق و ترکستان خواهان استقلال بودند ولی به لحاظ تاریخی و فرهنگی با آن اختلاف و به ایران و قلمروی عباسی تمایل داشتند. روابط آل‌افراسیاب با عباسیان نیز تحت تأثیر این دوگانگی قرار گرفت. درحالی که وجود دولت سلجوقیان و همچنین فعالیت‌های تبلیغی شیعیان در ماوراءالنهر، تضاد عباسیان با فاطمیان مصر و همچنین اختلافات خانوادگی میان خاندان حاکمه و رقابت‌های سیاسی از جمله عواملی بودند که خلافت را به حفظ وفاق و همگرایی با خوانین افراسیابی وادار می کرد، بافت و ماهیت ایلیاتی حکومت افراسیابی، سلطه قراختیایان غیرمسلمان بر قلمروی افراسیابی، مداخلات غزنویان و پناهنده شدن مخالفان عباسی در قلمروی افراسیابی روابط فیمابین دو خاندان را به سمت ستیزه سوق می داد.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۹۹ق.)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۳۵۷-۱۳۶۰ق.)، *المنتظم فی التاریخ ملوک و الامم*، حیدرآباد الدکن: مطبعة دائرة المعارف العثمانية.
- ابن عمرانی، محمد بن علی (۱۹۷۳)، *الانباء فی تاریخ الخلفاء*، تحقیق قاسم السامرابی، لیدن: بریل.
- ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد (۱۳۷۵)، *مجمع الاداب فی معجم الاقناب*، تحقیق محمدالکاظم، تهران: وزارت الثقافة و الارشاد الاسلامية.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۳۴ق.)، *تجارب الامم*، تصحیح هف. امدروز، بغداد: مکتبة المثنی.

- اصطخری، ابراهیم‌بن محمد (۱۹۲۷)، *مسالك الممالک*، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.
- امیر معزی، محمدبن عبدالملک (۱۳۱۸)، *دیوان اشعار*، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- باخرزی علی‌بن حسن (۱۹۷۱)، *دمیة القصر و عصره اهل العصر*، تحقیق الدكتور محمد آئتونجی، دمشق: مؤسسه دارالحیة.
- بارتولد، و. و (۱۳۵۲)، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ----- (۱۳۹۲)، *تاریخ هفت‌آب*، ترجمه محسن رحمتی، شیراز: نوید شیراز.
- بیرونی، محمدبن احمد (۱۹۲۳)، *آثار الباقیة عن القرون الخالیة*، تصحیح ادوارد زاخائو، لیبزیک: [بی‌نا].
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۷۴)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: نشر علم.
- ثعالی، عبدالملک‌بن محمد (۱۳۷۵ق)، *تیمه الدهر فی محاسن اهل العصر*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبي.
- جرفادقانی، ناصح‌بن ظفر (۱۳۵۴)، *ترجمه تاریخ یمنی*، تصحیح جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوزجانی، منهج سراج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- *حدود العالم من المشرق الى المغرب* (۱۳۶۲)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
- ذهبی، شمس‌الدین ابو عبدالله (۱۴۰۳ق)، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب ارنؤوط و دیگران، بیروت: مؤسسة الرساله.
- رازی، حیدر بن علی (۱۳۳۲)، *تاریخ حیدری*، منقول در تعلیقات تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: سنایی.
- راوندی، ابوبکر محمدبن علی (۱۳۶۳)، *راحة الصدور و آية السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران: علمی.
- رحمتی، محسن (۱۳۸۹)، «تکاپوهای سادات علوی برای تشکیل حکومت در ماوراءالنهر در سده پنجم»، *مطالعات تاریخ اسلام*، س ۲، ش ۷، صص ۸۹-۱۰۹.
- ----- (۱۳۹۰)، «پیامدهای مهاجرت سلجوقیان به خراسان»، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، س ۱، ش ۱، صص ۴۱-۶۲.
- ----- (۱۳۹۲)، «گسترش اسلام در قلمروی قرلقها»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، س ۵، ش ۱، صص ۵۳-۷۳.
- ----- (۱۳۹۳)، «نقش سادات علوی در تحولات سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر در قرن ششم»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، س ۶، ش ۲۱، صص ۹۷-۱۲۰.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸)، *جامع التواریخ (فصل غزنویان و دیالمه)*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: فروغی.
- رودراوری، ظهیرالدین ابوشجاع (۱۳۳۴ق)، *ذیل تجارب الامم*، تصحیح امدروز، بغداد: مکتبه المثنی.
- سبط‌بن جوزی، یوسف‌بن قزاوغلی (۱۳۷۰ق)، *مرآةالزمان فی تاریخ الاعیان*، حیدرآباد الدکن: مطبعة مجلس دایرةالمعارف العثمانیة.

- سبکی، عبدالرحمن بن علی بن عبدالکافی (۱۳۸۳-۱۳۸۸ق.)، *طبقات الشافعية الكبرى*، تحقیق محمود محمد الطنحی و عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبی و شرکاء.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۹ق.)، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.
- ---- (۱۹۷۵)، *التحییر فی معجم الکبیر*، تحقیق منیره ناجی السالم، بغداد: مطبعة الارشاد.
- سوزنی سمرقندی، محمد بن مسعود (۱۳۳۸)، *دیوان اشعار*، تصحیح ناصر الدین شاه حسینی، تهران: امیر کبیر.
- صابی، ابوالحسن هلال بن المحسن (۱۹۰۴)، *التاریخ*، ضمیمه تحفة الامراء فی التاریخ الوزراء، بیروت، مطبعة الابهاء السیوعین.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار (۱۲۸۶ق.)، *تاریخ یمینی*، قاهره: مطبعة بولاق.
- عنصر المعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۷۸)، *قابوسنامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- غفاری، قاضی احمد (۱۳۴۲)، *تاریخ جهاز آرا*، به کوشش حسن نراقی، تهران: حافظ.
- فارسی، عبدالغافر (۱۳۶۲)، *المنتخب من السیاق فی التاریخ نیشابور*، اختیار ابراهیم الصریفینی، تحقیق محمد کاظم محمودی، قم: جماعة المدرسین فی حوزه العلمیه.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۲۳ق.)، *جامع العلوم*، به اهتمام میرزا محمدخان ملک الکتاب، بمبئی: [بی نا].
- فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۶۵)، *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۴۹)، *دیوان اشعار*، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: زوآر.
- فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، *قراخیانیان بنیان گذاران نخستین سلسله ترک مسلمان در فرارود*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
- قرشی، عبدالقادر (۱۳۹۸ق.)، *جواهر المصنیه فی طبقات الحنفیه*، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبی.
- کاشغری، محمود بن محمد (۱۳۳۳-۱۳۳۵ق.)، *دیوان اللغات التترک*، تصحیح معلم رفعت، استانبول: مطبعه عامره.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لکنوی، ابوالمحاسن محمد بن عبدالحی (۱۳۹۳ق.)، *الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیه*، عنی بتصحیحه و تعلیقه محمد بدرالدین ابوفراس النعسانی، کراچی: کارخانه تجارت کتب، مطبوعه مشهور پرتیس.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیر کبیر.
- مقدسی، احمد بن محمد (۱۴۰۸)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، تحقیق محمد مخزوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- موسوی، محمد بن فضل الله (خطی)، *تاریخ خیرات*، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران: نسخه خطی شماره ۶۱ ب.
- نسفی، عمر بن احمد (۱۳۷۸)، *القدر فی معرفة علماء سمرقند*، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب.

- نظام الملک حسن بن اسحق (۱۳۴۰)، *سیر الملوک*، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واعظ بلخی، صفی‌الدین (۱۳۵۰)، *فضایل بلخ*، ترجمه محمد بن محمد بن حسین حسینی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- همدانی، محمد بن عبدالملک (۲۰۰۸)، *قطع تاریخیه من کتاب عنوان السیر فی محاسن اهل البدو و الحضرة، جمعه و أعاد بناءه الدكتور شایع عبدالهادی الهاجرى، تونس: دار الغرب الاسلامی.*
- Bosworth, E.C (1985), "ALI TIGIN", *Encyclopedia Iranica*, Vol. 1, pp.887-889.
- Davidovich.e.a (1998), "The karakhanids", In: *History Of Civilizations Of Central Asia*, vol.4, Part one, Edit by Asimov and Bosworth, UNESCO Publishing.
- Lane Poole, Staneley (1881-89), *Catalogue Of Oriental Coins In The British Museum*, London: Printed By Order of Trustees.
- Pritsak, O. (1981), "Von den Krluk ZU Den Karachaniden" ,In *Studies In Medieval Eurasian History*, London: variorum reprints.
- ---- (1981), "Die Karachaniden" , In *Studies In Medieval Eurasian History*, London: variorum reprints.

